

خیلواکی



استقلال

www.esteqlaal.net

چهارشنبه ۰۹ جنوری ۲۰۲۰

مرجان کمال

برگشت به یادداشت های پراگنده

نویسنده: مرجان کمال به زبان فرانسوی

مترجم: فریده نوری

قسمت سوم

از دوست، به یادگار دردی دارم
کان درد به صد هزار درمان ندهم



به ادامه گذشته:

سلسله دودمان شیبانیید ها (Chaybanides) به نسل و نسب چنگیز خان (Genghis Khân) ارتباط دارند.

جوشی یا جوجی (Djochi)، پسر بزرگ چنگیز خان در سال 1227 میلادی در منطقه بین کسپین و بحر ارال (Aral) در گذشت.

دو پسر جوجی، باتو (Batou) و برک (Berke)، سرکردگی فوج یا گروه طلایی را به دست می گیرند، در حالی که دو پسر دیگرش اوردا (Orda) و شیبیان (Chayban) سرکردگی فوج دسته یا گروه سفید را عهده دار می شوند.

نام ازبک به قرار یک ریشه یابی عامیانه (étymologie populaire) به معنی «داشتن جوهر برای رهبر بودن» و یا «رهبر یا شف حقیقی»، و اصطلاح از (ouz) به معنی جوهر و بک (Bek) به معنی رهبر یا گرداننده می باشد، شاید برخاسته از نام یک فرزند باتو (Batou)، ازبک خان (Ouzbek Khân) که رهبری و سرکردگی فوج طلایی را بین سال های 1341 - 1313 میلادی به عهده داشت، باشد.

برک (Berke) به دین اسلام رو آورد اما تحت حکمروایی ازبک خان، اسلام در بین فوج گروه طلایی رایج و شایع گردیده بود. قطعاتی که به اسلام رو آوردند به نام رهبر خود مسما گردیدند و به این ترتیب این تغییرات را در عین زمان یک انتخاب سیاسی به ارتباط یک رهبر به حیث یک هویت نو تثبیت و قطعی نمودند.

در قرن پانزدهم میلادی، اعضای فوج یا گروه سفید که توسط پسر خورد جوجی، شیبیان کنترل می گردیدند نیز ازبک نامیده شدند.

ابوالخیر (Abou al- Khayr) (1468 - 1428 میلادی) که یک عضو شیبیانی های بود به سبب تشکیل یک اغتشاش در قلمرو تیموری (Timouride) گردید و در منطقه سیر دریا (Syr Darya) مستقر شد.

بعد از مرگ ابوالخیر، دو وارث شیبانی ها سبب تشکیل دو دولت دیگر می شوند. مستقر شدن شیبانی ها در منطقه ازبک ها سبب آمیزش و اختلاط اهالی با اهالی دیگر ترک - مغل ها (Turco Mongols -) در منطقه ترانس اوکسین (Transoxiane) گردید. (در در قرن وسطی منطقه آسیای مرکزی که در شرق اکسوس یا آمو دریا واقع می باشد به این نام یاد می گردید که تقریباً دلالت به ازبکستان فعلی می کند).

از نظر منشأ یا (ethnonyme) ازبک به معنی ارتباط نداشتن به چنگیز را نشان می دهد و قبل از همه زیاد تر مفهوم سیاسی دارد.

تحت حکمروایی شیبانی ها منطقه بلخ یکی از چهار قسمت می باشد که تحت حکمروایی شان بود، سه قسمت دیگر آن بخارا، سمرقند و تاشکند بودند.

بلخ در قرن هفدهم میلادی از طرف غرب در کنار دریای مرغاب و اشکاشم و از طرف شرق در قسمت دخیلی دره و اخان موقعیت داشت، از طرف شمال تا کنار راست دریای آمو و در جنوب تا به کهمرد در هزاره جات فعلی وسعت داشت. سیستم دولتی در داخل این تقسیمات غیر مرکزی بود و به صورت موروثی سرپرستی هر قسمت آن به پسر کلان وارثین تعلق داشت که به نام بیگ یا خان یاد می شدند.

بعضی عناصر دیگر نیز جهت راه یافتن به منزلت رهبر یا شف شدن قبیله نیز رول داشتند: اهمیت داشتن تعداد قسمت ها، موجودیت یک شبکه حمایت گر، منابع اقتصادی. منزلت رهبر قبیله مستلزم به داشتن اوصاف خوب مانند حیثیت، کرکتر خوب که زیادتیر به مفهوم ارزش های ذاتی و اعتبار تعلق می گیرد، بود. اصطلاحات که برای تعریف عنوان یک رهبر محلی استعمال می شود عبارت اند از میر، خان، بیگ، بای، حقسقال، ریش سفید و مین باشی. (مین باشی یعنی سرکرده هزار نفر). خان ها یا بیگ ها رهبری یک جمعیت مهم را به عهده داشتند، در حالی که حقسقال ها و میر ها، زیادتیر برای رهبری نمودن تقسیمات آب در محل، نظم و ترتیب نمودن عروسی ها و حل و فصل نمودن یک دعوا عهده دار می بودند.

منطقه همجوار بدخشان، فیض آباد توسط دودمان یارید (Yaride) بین سال های 1657 - 1880 میلادی کنترول می شد، که این اخیر الذکر اقتدار سیاسی را در تمام بدخشان نشان می داد، مگر قدرت واقعی آن محدود به منطقه مرکز بود. محلات حاصل خیز منطقه (کشم، رستاق، راغ و جُرم) توسط اعضای دودمان یارید اداره می گردید در حالی که محلات مناطق بلند کوهستانی که حاصل خیز نبوده و محصور می باشند توسط حاکمان محلی اداره می گردید بدون این که ضرورت باشد که حاکمان توسط فیض آباد نامیده شوند.

به یک درجه سوم همانا نمایندگان محلی بودند که متضمن میانجی گری بین حکام و مردمان قریه جات بوده، و به نام حقسقال ها، قاضی ها و دیوان بیگ ها یاد می گردیدند. در منابع دست داشته معلومات ضد و نقیض در مورد شیوه و نحوه مشروعیت و همچنین طرز العمل این اقتدار محلی به دست می دهد:

این ها یا توسط حکام نامیده می شوند و یا از طرف مردم انتخاب و از طرف حکام تائید می شوند. این چهره های اقتدار محلی می توانند اقتدار شان را از قریه فراتر وسعت بدهند، وظیفه شان اداره و رهنمایی در گیری ها در محلات و ریاست نمودن شورای قریه جات و تقسیمات آب و همچنان

زد و خورد ها و درگیری های مربوط به زمین می باشد. باوجودی که امتیازات شان نزدیک به امتیازات حقسقال های بدخشان می باشد، مگر حقسقال های بدخشان دارای اقتدار وسیع تر به دلیل داشتن ارتباطات به اعیان زاده های محلی (Aristocratie Locale) و نخبگان منطقه ای بوده و هم محافظت بخش قومندانی نظامی را عهده دار بودند.

بالاخره وظیفه دیگر شان جمع نمودن مالیات و تنظیم نمودن کار های شاقه، مخصوصاً در معادن بود که باید درآمد ها را به رهبران منطقه انتقال می دادند.

به یک سطح و درجه آخرین موسفیدان قومی هستند که مشغول رسیدگی امور روزمره در قریه جات می بودند. در بعضی از محلات اقتدار این اخیر الذکر ها می تواند با اقتدار حقسقال ها در رقابت داخل شود، به قسمی که این اخیر الذکر سبب قطع مسیر ارتباط بین محلات و اقتدار منطقوی میگرددیند (محلات بهارک و زاردیو).

به سطح قریه فعالیت شف قریه یا ارباب، سبب هماهنگی و کنترل نمودن توزیع آب و تنظیم نمودن مسیر چوپان ها می بود.

جامعه بدخشان خود را نظر به موجودیت یک رقابت بین اعضای اعیان زادگان محلی (خواص khawâs) و بقیه مردم (عوام awâm) مشخص می نماید.

عوام اکثراً دهاتی هائی هستند که بعضاً به زور مجبور به کار های شاقه می باشند، در شغنان بردگی شامل تشکیلات کار های محل است. ارباب ها و حقسقال ها رده های پائین اعیان زادگان را تشکیل می دهند و امتیازات اداری شان به صورت میراثی انتقال می یابد.

ادامه دارد